

## پاییدن مرزبه روایت منتهای دینی زردشتی

دکتر محمدتقی راشد محصل

اسطوره پاییدن مرزو نگهداری آن از گزند انیران و خود کامگان در داستانهای ایرانی به دو گونه تجلی یافته است. در اساطیر پهلوانی، تجاوز بیگانگان و هجوم آنان به کشور، به نیروی بازوی دلیر مردی «آرش» نام وابسته است که جان خود را در تیری می نهد و آن را از فراز البرز کوه رها می کند و بر تنه درخت گردوی کهنسالی فرو می نشاند و بدین گونه کشور را از تجاوز دژمردان ناراست رهایی می بخشد. این داستان با همه زیبایی و شهرت خود، در منتهای دینی زردشتی نیامده و تنها از چند اشاره کوتاه تشتریشث می توان دریافت که در فرهنگ ایرانی این داستان شناخته بوده و تیرتیز پرآرش مثل اعلائی دلاوری و مردانگی بوده است.

تشتر، ستاره فره مند و شکوهمند را می ستاییم، که شتابان بدان سوی گراید و شتابان پرواز کند، که تند به سوی زره فراخ کرد رود، مانند تیر پرآن آرش، بهترین تیرانداز ایرانی [که] از کوه «ائیر یوخشوت» به سوی کوه «خونونت» پرتاب کرد. آنگاه اورمزد بدان [تیر] دمی دمید، امشاسپندان و مهر دارنده چراگاههای فراخ برای او راه فراز ساختند و از

پس آن اشی نیک بلند و پارند گردونه سوار همه (هر دو)، تا آنگاه که آن تیر پرآن به گریوه «خونونت» فرود آمد، در گریوه خونونت به زمین رسید.  
(بند ۳۷ و ۳۸ تشریشت)<sup>۱</sup>

متنهای دوره میانه نیز بسیار کم به این نکته اشاره دارند. در رساله «ماه فروردین روز خرداد» از داستان آرش و باز گرفتن زمین ایران از افراسیاب تور گفتگوست:

ماه فروردین روز خرداد منوچهر و آرش شیواتیر (دارنده تیرتند) زمین را از افراسیاب تور بازستند.  
(بند ۲۲)<sup>۲</sup>

در مینوی خرد اشاره ای رمزی به این داستان دیده می شود:

... و از منوچهر این سودها بود که سلم و تور را به کین ایرج، که نیایش بود، [بکشت] و از آسیب رسانیدن به جهان بازداشت و از زمین پدشخورا گرتابن گوزگ، که افراسیاب گرفته بود، به پیمان از افراسیاب بازستد و به ملکیت ایرانشهر درآورد.  
(پرسش ۲۶ بند ۴۱ تا ۴۴)<sup>۳</sup>

از اینها که بگذریم، متنهای فارسی نوپر است از یاد کرد دلیری آرش و توصیف کار شگفت انگیز او در بازگیری کشور از بیگانگان و نگهداری آن در مرز شناخته شده.

اگرچه در اوستای کنونی جز اشاره تشریشت، از این اندیشه، نشانی روشن دیده نمی شود، اما قراینی وجود دارد که در اوستای دوره ساسانی اسطوره ای همانند آن، اما در پوشش پندارهای دینی، نیز وجود داشته است؛ زیرا در کتاب دینکرد، که تفسیر اوستای دوره ساسانی است، و نیز کتاب گزیده های زادسپرم، که درباره موضوعهای گوناگون دینی زردشتی است، این اسطوره به گونه ای دیگر پیوند یافته و به زندگی زردشت، پیامبر دین، وابسته شده است و پیکره داستان چنان است که به طور کلی آن را از روایتهای داستانی ملی جدا می کند.

دینکرد، آنجا که رویدادهای پیش و پس از زادن زردشت و معجزه های او و اقرار آدمیان و جانوران را بر پیامبریش بر می شمارد، می گوید که جم نخستین انسانی است که پیشاپیش، از ظهور زردشت خبر می دهد و دیوان را مخاطب ساخته می گوید: «زردشت خواهد آمد و شما را ناکار و وامانده خواهد کرد و از بدی کردن باز خواهد داشت». پیامبری زردشت نه تنها بر زبان آدمیانی چون جم و فریدون جاری می شود، بلکه جانوران نیز رسالت او را گواهی می دهند و به زبان آدمیان، پیش از آنکه از زردشت نام و نشانی باشد، پیامبری او را خبر می دهند و در این راستا از حفظ مرز ایران و توران به وسیله گاوی سخن می گوید که با نیرویی اعجاز آمیز، مرز ایران و توران را مشخص می کند.<sup>۴</sup>

اندر خدایی کاووس شاه گاوی بود و فره ای<sup>۵</sup> از ایزدان به تن [آن گاو] آمده بود، همین که ایران و توران را با یکدیگر در باره مرز پیکار بود، آن گاو آورده [می شد] و مرز میان ایران و توران را راست می نمود (نشان می داد) و از آن رو که ایران داوری [درست] می خواستند و توران در پیکار ناراست بودند، پیوسته از طریق آن مرز نمایی، توران محکوم بودند.<sup>۶</sup> و ایشان را از ایران زنش می آمد. به سبب رشک آنان بر کاووس و نیز به سبب تملک او آن چیز شگفت را، توران بر نابودی و تباهی آن گاو رفتند و از طریق جادوگری و پریگری اندیشه کاووس را بر آن گاو بگردانیدند<sup>۷</sup> و او به ارتشتاری، که نامش سریت بود، فرمان کشتن آن گاو را داد. آن مرد برای کشتن آن گاو بیامد، و ایدر شگفتی بزرگ از آن گاو آشکار شد، چنانکه دین (کتاب اوستا) گوید که آن گاو به گفتاری استوار<sup>۸</sup> گفت که «مرا مکش ای سریت - یعنی هفتم - پست خاندان! زیرا که تورا کین تورد آن کسی که در جهان پارسا کامه تر است، یعنی زردشت [او] برسد و آن بد کردن تورا در دین بگوید و به روان تو دشواری آن گونه بود، که از آنجا پیداست که چگونه بود آن «بدگ»<sup>۹</sup> را، مرگ همانند آن باشد<sup>۱۰</sup> چنین پیداست که آن مرد چون آن شگفتی را دید، [او را]

نکشست بلکه به سوی کاووس رفت و آن چه دید، گفت. کاووس به سبب فریفتگی سخت<sup>۱۲</sup> از دیوان و جادوان به همان [مرد] کشتن گاورا فرمان داد و آن مرد دوباره به سوی آن گاو رفت، اگر چه [گاو] بسیار آن گفتار را [بر زبان] بُرد، گوش نداد و [اورا] کشت.

در گزیده‌های زادسپرم داستان چنین است: ۱۳.

نام زردشت سیصدسال پیش از آنکه به همپرسگی [اورمزد] رسد، بر زمین خوانده شد. آن گونه پیداست که در آن هنگام که توران را علیه ایران در زمین «نوازگ(?)» پیکار بود، اورمزد برای پیکار نکردن گاوی بزرگ آفرید، که سامان (مرز) ایران در برابر توران بر پشت، بالای سُم او پیدا بود و در بیشه نگهداشته شده بود. هنگامی که پیکار بود، به وسیله آن گاو سامان شناخته می شد، تا هنگامی که کاووس را به پرکامگی (غور) بهری (بخشی) از زمین توران از آن ایران کردن، آرزو بود و دید که تا آن گاو هست [این کار] دشوار است زیرا با نیرویی که او را بود، آنگاه نخواست که با آن گاو مرز آشکار باشد. هفت برادر بودند و آن هفتمین سریت یعنی هفتم خوانده می شد، به تن بزرگ، با زور بسیار و کاووس را از راههای گوناگون فریادرس و در [شمار] خاصان بود. کاووس او را پیش خواست و فرمود که «برو! آن گاو را در بیشه بکش!» سریت رفت چون خواست او را بکشد، گاو به زبان آدمی با او پیکار کرد که «مرا مکش! چه اگر مرا بکشی، آن کسی که فروهرش در هوم دور دارنده مرگ است — که نام او زردشت سپیتمان است — در زمین پیدا شود، بد کردن تو را در جهان بگوید و به روان تو دشواری آن گونه باشد که در دین پیداست که چگونه باشد [کیفر] آن ودگ که بدی او را گویند. پس مرگ همسان آن باشد و آن کسی که گاو را مرگ برآمیزد (بکشد)، بدی او نیز به سبب کشتن [گاو] است».

سریت چون آن سخن شنید، بازگشت و دوباره به سوی کاووس رفت و او را از چگونگی آنگاه کرد. این را نیز گفت که «گاو بشگفتی گفت که هر که در زمین جنگخواه تراست، اکنون کشتن گاو را فرمان دهد». کاووس را که میل بر جنگ [بود] گفت که «پیدا نیست که آنکه فروهرش در هوم دور دارنده مرگ است، خود

هست یا نه؟ و اگر هست زاید و پیدا شود یا نه؟» و بسختی فرمود که «برو و او را بکش!» سریت گفت که «به کشتن [گاو] توانا نیستم، چه از ناله او مرا بخشایش در دل است». کاووس گفت که «به بهمان بیشه رو که در آن پری سالاران بسیار مسکن دارند ترحم را از دل تو ببرند». سریت به بیشه رفت، پریان بسیار را دید، که دهان گشاده داشتند و ایشان بر خروشیدند که «بکش، مبخشای!» ترحم از دل او برفت. به بیشه باز رفت و با مشت سه جای پشت گاو را بشکست. گاو زاری [و] بانگ شگفت [بر] داشت. سریت پس از کشتن گاو، از آن ناله که شنید، آنگاه او را ناشادی گران بود. به سوی کاووس باز رفت و او را از آنچه روی داد، آنگاه کرد و خواست که کشتن او را فرمان دهد، چه او را زندگی بایسته نبود. کاووس گفت که «من تو را نکشم، زیرا از تو گریز ندارم» سریت گفت که «اگر تو مرا بکشی، آنگاه من تو را بکشم» کاووس گفت که «تو مرا بکش چه پادشاه جهانم» سریت ناخرسندی همی کرد تا کاووس به او فرمود که «به بهمان بیشه رو که پری سگ پیکر در آن است، و [او] تو را بکشد». سریت بدان بیشه رفت، آن پری سگ پیکر را دید، پس پری را زد [تا] دو تا شد و [آنان] را همی زد تا هزار شدند. ایشان سریت را بر جای کشتند و دریدند.<sup>۱۳</sup>

این دو روایت دینی با اسطوره پهلوانی آرش در دو نکته کلی هماهنگ است: نخست آنکه همه روایتها بر جنبه آسمانی و الهی بودن مرز و نگهداشتن حدود آن تأکید می کنند و نگهداری کشور را از گزند دشمنان به قدرتی شگفت انگیز و معجزه آسا باز می بینند. و این نیروی شگفت در اسطوره های دینی به گاو، که خود در اساطیر کهن زردشتی جنبه تقدس دارد، وابسته شده است و در داستانهای پهلوانی و ملی به بازوی تیرانداز توانایی آرش نام. دیگر آنکه جنبه تقدس و حرمت مرز و نیامیختن آن با آنچه از ویژگی و پاکی برخوردار نیست، گناهی نابخشودنی است، خواه این آمیختگی از پرکامگی کاووس مایه گیرد (گزیده های زادسپرم) و خواه ناشی از فریب دیوان باشد (دینکرد) و بنابراین تیری که از کمان آرش رها می شود و اعجازی که گاو با رفتار خود نشان می دهد هر دو از یک اندیشه برمی خیزد و آن جدایی میان نیکی و بدی، حق و

صالح، پاک و ناپاک و بالاخره نور و ظلمت است و خطی که مشخص کننده مرز است، این دورا از یکدیگر جدا می کند و ساکنان خاک پاک و مقدس را با اقامت کنندگان در سرزمین تاریک و ناپاک نمی آمیزد.

بنابراین می توان چنین پنداشت که هنگامی که تدوین کنندگان اوستا به کار تنظیم مطالب آن دست یازیدند، تاریخ اساطیری ایران مجموعه ای به هم پیوسته بوده و اندیشه پایایی مرز و تقدس آن در پیکر داستانهای پهلوانی - که اینک همان داستان آرش را از آن در دست داریم - موجود بوده است،<sup>۱۱</sup> سپس این اندیشه به پوشش نوی درآمده و در قالب اسطوره ای سازگار با بنیادهای دینی جلوه گر شده و اعجاز یا شگفتی آن به گونه ای دیگر نموده شده و در درون متنهای دینی جای گرفته است. و اگر چه در اوستای امروز آن را نمی بینیم، اما وجود آن در متنهای دینی جای گرفته است. و نیز لشاره های کوتاه خود اوستا، نشان می دهد که در دوره ساسانی اسطوره ای نزدیک به متن دینکرد در اوستا وجود داشته است.

سنجش میان دو روایت فارسی میانه نشان می دهد که بنیان اسطوره در دینکرد و گزیده های زادسپرم یکسان است: گاوی آفریده شده و به نیروی اعجاز آمیزی که در او نهاده شده است مرز را از تجاوز بیگانه و در آمیختن آن با خاک انیران نگه می دارد. وجود این گاو مانعی است برای برآوردن خود کامگیها، بنابراین مانع باید از میان برود و چنین نیز می شود. آنچه در دو روایت همانند است بیشتر در مطالب آغاز و پایان داستان است. دینکرد انگیزه این گاو کشی را در فرزون خواهی توران می جوید، چه آنان پیوسته در پیکار ناراست اند و میل به درازدستی دارند، بنابراین از راه جادو و فریب اندیشه کاووس را می گردانند بدان گونه که در نابودی گاو با آنان همدستان می شود. در گزیده های زادسپرم، خود کامگی کاووس عامل اصلی این رویداد است، او به سبب خود خواهی و به منظور ضمیمه کردن بخشی از توران به ایران، بر این کار همت می گمارد.

در اوستای موجود، کاووس، پادشاهی است برخوردار از فره کیانی و از سبکسریها و کجرویهای که در روایتهای شاهنامه ای به او نسبت داده شده، دور

است؛ بنابراین شخصیت او با آنچه در دینکرد آمده نزدیکتر است و آن چه زادسپرم از غرور و زیادت طلبی برای او یاد می کند ظاهراً متأثر از روایتهای متأخر است. بخش پایانی داستان نیز در دو متن یکسان نیست. داستان دینکرد با کشتن گاو پایان می گیرد و کیفر سریت گاوکش همان است. که گاو به زبان آدمی گفته است و آن این است که زردشت در کتاب دین از سریت به عنوان عامل بد در جهان یاد خواهد کرد و این برای همیشه باقی خواهد ماند و چنین یادی با مرگ برابر است. اما در گزیده های زادسپرم، سریت از یک سو خود را ناچار می بیند تا فرمان کاووس را گردن نهد و از سوی دیگر خود را در کشتن گاو گناهکار می بیند بنابراین به اصرار، مرگ خود را می خواهد تا لکه این گناه را از دامان بشوید و آگاهانه به سوی مرگ می رود چه «او را زندگی بایسته نیست». شاید گزارندگان اسطوره که کار سریت را الهام گرفته از کاووس خود کامه می انگارند، او را در کشتن گاو گناهکار می بینند و بدون یاد کرد کیفر او، داستان را بریده و ناتمام می پندارند پس باید کسی را که این ستم از او برآمده است، نیز پادافره دهند و بدین روست که به دنبال داستان، رفتن سریت به جنگل و رویارویی او با پریان و جادوگران را ساخته و بر اصل افزوده اند.

انتخاب گاو در این اسطوره ظاهراً متأثر از اسطوره گاو یکتا آفریده است که شکوه و ناله و یاری خواستن او از اورمزد در یسن بیست و هشتم اوستا شاعرانه توصیف شده است. و نیز کشتن او به دست سریت احتمالاً در ارتباط با آیین گاو کشی در کیش «مهری» است.

آنچه در باره روایت های فارسی میانه این اسطوره گفتنی است اینکه روایت یاد شده در دینکرد را باید گونه قدیمتر و اصیلتر پنداشت و آن را باید صورت اوستایی این اسطوره دینی یا نزدیکترین روایت بدان تلقی کرد و گونه بازمانده در گزیده های زادسپرم را گونه جدید و تحول یافته آن دانست و به هر حال هر دو گونه را صورت دینی تفکر تقدس مرزو و جوب حفظ آن از گزند بیگانگان گمان کرد.

## حواشی و مآخذ:

۱. «الیر یوخشوت» اوستایی *airyō.nšūša*. معنی ترکیب روشن نیست بنابراین نظر بارتلمه شاید جزء اول ترکیب «خونوت» اوستایی *xvanvant* نیز نام کوه یا رشته کوهی است که درباره آن چیزی نمی دانیم.

در بند ششم تشریحش نیز اشاره به داستان آرش دیده می شود. مفهوم این بند همان است که در بند ۳۷ تشریحش آمده است.

۲. جاماسپ جی منوچهر جی جاماسپ آسانا، منتهای پهلوی، به کوشش ماهیارنوبی، (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران)، ص ۱۰۴.

۳. هینوی خود، ترجمه احمد تفضلی (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۴، تهران) ص ۴۴ و ۱۲۹.

۴. برای صورت پهلوی متن:

L.D.P. Sanjana, The Dinkard V.XIII: Dinkard VII (the pahlavī Zarathuštra. namah) PP. 39-41;  
D.M. Madan, The Complete text of the Pahlavī Dinkard V.II, PP. 611-613;

و متن تصحیح شده با مقایسه چاپها و دستنویسها در:

H.S. Nyberg, Manual of Pahlavī, part I, (Wiesbaden, 1964), PP. 45-45.

ترجمه ای که در این گفتار آمده است براساس متن تصحیح شده نیبرگ است.

برای صورت آوانویسی شده متن:

M.Molè, la légende de Zoroastre selon les textes pehlavis (Parsi, 1967), PP. 24-25.

۵. متن: **ال وارز**

۶. متن چنین است:

ud az ân čyōn ēr dādestān xwastan pad tūr pad habikār druz būd hēnd bāstān pad ân wimand -  
nimūdārēh ī gāw ēraxt hēnd.

۷. **اوسووسا** *viskaft* قرابت از نیبرگ است. او «شکفتن» را در قیاس با فارسی نویه معنی: منحرف کردن، شکافتن و مانند آن می داند.

Manual of pahlavi, part II, (wiesbaden, 1974.) P. 216.

۸. متن: **مور ۱۳۱۲** *meh - gōwišn*

۹. متن: **۳ سلیم** *xwār.mān*: «آنکه خاندانش پست است».

۱۰. متن: **۱۱۳۱** در گزیده های زادسپرم نیز با املا **۱۳۱۱** آمده است. وست (Sacred Books of the east V.XI.VII p.163) پس از او مونه (ماخذ یاد شده در یادداشت شماره ۴) vadag خوانده است. هر دو احتمال

داده اند مادر ضحاک باشد. نیبرگ در مورد واژه توضیح بیشتری داده است اما او نیز vadagan (اوستایی - vadagan) را نام همسر 'Aurvatāspa' و مادر ضحاک می داند که به سبب گناهی که انجام داد مستوجب مرگ شد و بدین سبب vadagan بر گناه مذکور نیز اطلاق شد. برای آگاهی بیشتر:

Manual of pahlavi, part II, p. 200;

بنیاد

بهار، واژه نامه گزیده های زادسپرم، (انتشارات فرهنگ ایران، ۱۳۵۴، تهران) ص ۲۴۰: vadag; شریب، بدکردار.

۱۱. منظور جمله این است: گناو به زبان آدمی سریت را مخاطب ساخته می گوید: مرا مکش زیرا اگر مرا بکشی زردشت، پیامبر دین، آنگاه که به جهان آید بدی تو را در کتاب اوستا باز گوید و پیداست که آن کسی که زردشت بدی او را گوید کیفری همانند «ودگ» خواهد داشت و روان تو را از این کیفر رنجی خواهد رسید که برابر نیستی و مرگ است.

۱۲. متن: **سوس مروا Škaftag**

۱۳. برای صورت پهلوی آن:

B.T. Anklesaria, *vichītakihā i Zātsparam*, (Bombay, 1964) PP. 46-51.

و ترجمه فارسی:

مهرداد بهار، اساطیر ایران، (انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲، تهران) ص ۱۵۲-۱۵۰.

مهرداد بهار، پژوهشی در اساطیر ایران، بازه نخست (متن و یادداشتها)، (انتشارات نوس، زمستان ۱۳۶۳، تهران) ص ۱۹۲-۱۹۰.

گزیده های زادسپرم، ترجمه محمدتقی راشد محصل، (مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶، تهران) ص ۲۰-۱۹. ترجمه ارائه شده در این گفتار براساس ترجمه اخیر است و توضیحات لازم نیز در یادداشت های مربوط بدان آمده است.

۱۴. نلند که چنین فرضی را ممکن می داند و می گوید: ... اکنون می توان باسانی فرض کرد که در همان اوانی که اوستا به وجود آمد، دیوانی از تاریخ اساطیری ایران که مرتب و به یکدیگر پیوسته شده و به طن قوی حتی نوشته شده بوده، موجود بوده است، اما این فرض، حتمی و لازم نیست. تقریباً می توان این طور تصور کرد که در محافل روحانی سلسله مختصری از این وقایع وجود داشته، در عین حال در طبقه های دیگر مردم افسانه های مفصلی راجع به هریک از آنها مشهور بوده است. نلند که، **حماسه ملی ایران**، ترجمه بزرگ علوی، (مرکز نشر سپهر)، ج ۲، ص ۱۴.